

## تاریخ پزشکی عرب از تولد نبی مکرم اسلام (ص) تا سقوط بنی امیه

سیدعلیرضا گلشنی<sup>۱</sup>

سیدابوالقاسم فروزانی<sup>۲</sup>

پروین دخت جهان کهن<sup>۳</sup>

محمدابراهیم زحلی نژاد<sup>۴</sup>

### چکیده

تاریخ پزشکی عربی دورانی است که از تولد نبی مکرم اسلام شروع و تا سقوط بنی امیه ادامه می‌یابد که به اشتباه بعضی مورخان به عنوان دوران سکوت تمدنی شناخته می‌شود. تاریخ این دوران که مصادف بوده با دوران جاهلیت و سپس ظهور نبوت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) و جانشینان ایشان، بیشتر با کشورگشایی اعراب هم‌زمان بوده است و کم‌تر به موضوع دانش پزشکی پرداخته شده است.

در این دوران دستورات طبی که بیشتر جنبه پیشگیری‌کننده داشته‌اند، در اختیار پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین قرار داشته و بسیاری از مسلمین از آن تبعیت می‌نمودند و این دستورات طبی، بعدها به طب نبوی و طب ائمه مشهور گشتند. در این دوران در کنار طب نبوی، پزشکی سایر تمدن‌هایی چون طب ایرانی (جندی‌شاپور)، یونانی، رومی و سریانی نیز وجود داشته و از سوی پزشکان عرب بعد از قرن‌ها طب

۱. دانشجوی دکترای تاریخ ایران اسلامی، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

۲. دانشیار تاریخ ایران اسلامی، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

۳. دانشجوی دکترای تاریخ ایران اسلامی، گروه تاریخ، واحد بین‌الملل دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

۴. دکترای تخصصی طب سنتی، مرکز تحقیقات طب سنتی و تاریخ پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی شیراز، شیراز، ایران. (نویسنده مسؤول)  
Email: zohalinm@sums.ac.ir

بدوی مورد توجه قرار گرفت. پزشکی نظامی عربی نیز هم در این دوره شاهد رشد و شکوفایی بود و توانست زنان مسلمان را به سوی خود جلب نماید. در این پژوهش به بررسی تاریخ پزشکی عرب در دوران جاهلیت، طب صدر اسلام (طب نبوی) و در نهایت پزشکی عرب در دوره بنی‌امیه پرداخته می‌شود.

### واژگان کلیدی

پیامبر اکرم (ص)، معاویه، بنی‌امیه، پزشکان عرب، طب النبوی

## مقدمه

پیش از ظهور اسلام، در قوم عرب، علاقه و میلی به سوی دانش پزشکی وجود نداشت. از این رو آنان دارای فرهنگ پزشکی که قابل ذکر باشد، نبودند. البته چند پزشکی در میان آنان به چشم می‌خورد، ولی آنان نیز چندان نبوغ چشمگیری نداشته و نمی‌توان ابداع و نوآوری خاصی به آنان نسبت داد، در واقع علت نامیدن آن دوران به عصر جاهلیت نیز بدون دلیل نبوده است. اعراب به خصوص در این زمینه ضعیف‌تر از ملت‌های دیگر نیز بودند، زیرا حکومت مرکزی که در زیر سایه‌اش امنیت و آرامشی استقرار بیابد، وجود نداشت. امنیتی که زمینه رقابت و کوشش در راه به دست آوردن خواسته‌ها و آرزوهایی باشد که ممکن است در دل بسیاری از مردم به علل و اسباب مختلف، آشیانه کند. (گلشنی، ۱۳۹۳ ش.) جز «حارث بن کلد» و نیز «ابن حذیم» یا «ابن حزیم»، کسی دیگر را نمی‌توان یافت که ما را بر آن وادارد که آنان را دارای سهمی در پیشرفت این دانش بدانیم. «حارث بن کلد» هم که بهره‌ای از شهرت برده بود، اگر پزشکی را نزد پارسیان و جندی شاپوریان نمی‌آموخت، از این شهرت نیز بی‌نصیب می‌ماند. البته کاهنه‌ها و کاهنان کلدانی ساکن در عربستان تا اندازه‌ای بسیار ابتدایی به این دانش آشنا بودند، اما این دلیلی نیست که بتوانیم آنان را دارای پزشکانی علمی به معنای واقعی کلمه فرض نماییم. حتی «ابن کلد» و «ابن حزیم» نیز معلوم نیست که تا چه اندازه در این زمینه متبحر و حاذق بوده‌اند. از آنان نه اثری علمی به جای مانده، نه در تاریخ چیزی هست که در این باره ما را رهنما باشد. (عاملی، ۱۴۱۲ ق؛ گلشنی، ۱۳۹۰ ش؛ قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۸۷ ش.) اسلام زمانی ظهور یافت که دانش پزشکی عرب، مراحل طفولیت خود را طی می‌کرد و باید تالوپی در پیشرفت و پیدایش دانش پزشکی در تمدن اسلامی دانست، که با حکومت پیامبر (ص) و خلفای راشدین در

مدینه و کوفه آغاز شد و با پیدایش حکومت بنی‌امیه در دمشق شکلی دیگر به خود گرفت. (نجم‌آبادی، ۱۳۵۳ ش.)

### الف - روش مطالعه و سؤال پژوهش

این مطالعه جهت شناسایی و معرفی پزشکی عرب از تولد نبی مکرم اسلام تا سقوط بنی‌امیه، بر اساس منابع تاریخی انجام گرفته است. در واقع رویکرد این مقاله بررسی وضعیت پزشکی عربی است، تا بررسی پزشکی در فرهنگ‌ها و تمدن‌های شاخصی چون ایرانی، یونانی، سریانی و رومی. این مقاله برگرفته از قسمتی، از پایان‌نامه نویسنده نخست و استاد راهنمایی نویسنده دوم می‌باشد و سعی گردیده در موارد لزوم توضیحات مختصری اضافه شده تا مطالب واضح‌تر بیان گردد. در پژوهش حاضر سعی شده که به این پرسش پاسخ داده شود که آیا می‌توان دانش پزشکی عربی اسلامی را بدون دخالت و تأثیر فرهنگ‌های متمدن آن روزگار مورد کنکاش قرار داد یا نه؟

### ب - علم طب در میان اعراب پیش از اسلام

آنچه که ما به آن علوم عرب پیش از اسلام می‌گوییم همانا مطالبی بوده است که به مرور زمان سینه به سینه میان آنان منتقل و شایع شده بود، یا موضوعاتی بوده که آنان استنباط کرده بودند و به تدریج بدان می‌افزودند. در زمان ظهور اسلام، علوم عرب شامل ۲۰ موضوع شد. پاره‌ای از آن مانند علوم طبیعی، پاره‌ای مانند ریاضی، بعضی شبیه به ادبیات پیشگویی کاهنان و مانند آن بود. از میان علوم طبیعی ما به علم پزشکی خواهیم پرداخت. (گلشنی، ۱۳۹۰ ش.)

جرجی زیدان در کتاب «تاریخ تمدن»، پزشکی را یکی از علمی می‌داند که کاهنان اکدی و بابل (کلدانیان) در حدود ۲۸۰۰ پیش از میلاد مسیح اساس آن را وضع کردند. در حدود ۲۱۲۳ پیش از میلاد اولین لوح قانون‌نامه جهان توسط حمورابی نگارش شد که در آن قوانین پزشکی نیز بود. (دولاندن، ۱۳۸۵ ش؛ گلشنی، ۱۳۹۳ ش). در این میان بابلی‌ها که از اقوام سامی بودند، نخستین مردمی بودند که درباره معالجه بیماری‌ها مطالعه نمودند و معمول‌شان چنان بود که بیماران را در سر راه‌ها و گذرها می‌گذارند تا مگر رهگذری از آنجا بگذرد و هرکس به آن بیماری دچار گشته و درمان آن را پیدا کرده اطلاعات خود را بازگوید. سپس آن اطلاعات را روی لوح‌هایی نگاشته در معبد‌ها می‌آویختند و از آن رو کاهنان کلدانی کار پزشکی را تا حدودی می‌دانستند. (زیدان، ۱۳۸۶ ش؛ گلشنی، ۱۳۹۳ ش).

دانش پزشکی را این کاهنان و کاهنه‌ها (زنان کاهن) به همراه عقاید بت‌پرستی، قیافه‌شناسی، تعبیر خواب و حقوق و قضاوت به عربستان بردند و اعراب آن را نسل در نسل منتقل نمودند. (زیدان، ۱۳۸۶ ش).

معالجه با طلسم و دعا در ملت‌های قدیم شایع بوده است. در آثار باستانی مصر طلسم‌های بسیاری دیده شده که برای معالجه بیماری‌های گوناگون به کار می‌رفته است. عرب‌ها نیز اورادی داشتند که برای بیرون کردن ارواح خبیث به کار می‌بردند و امراضی که به گمان آنان از حلول ارواح خبیث حاصل شده بود با اخراج آن‌ها شفا می‌یافت. (زیدان، ۱۳۸۶ ش؛ گلشنی، ۱۳۹۳ ش).

اما دارودادن آنان شبیه به معالجه مصریان و سایر ملل قدیم بوده است، و از گیاه‌ها و شربت‌ها استفاده می‌کردند و به خصوص عسل را برای معالجه بیماری‌ها خیلی سودمند می‌دانستند. با این حال بیشتر معالجات آنان بر اساس خون‌گرفتن و داغ کردن بوده است. (زیدان، ۱۳۸۶ ش؛ گلشنی، ۱۳۹۳ ش).

از پزشکان عهد جاهلیت اعراب، باید از نامی‌ترین آن‌ها، یعنی لقمان حکیم<sup>۱</sup> نام برد که هم پزشک و هم فیلسوفی عرب بوده است. پس از لقمان مشهورترین پزشک عرب ابن حزیم یا ابن حذیم، از قبیله تیم‌الرباب است که مهارت او در پزشکی میان عرب‌ها ضرب‌المثل می‌باشد و هر پزشک کارشناس را با ابن حزیم برابر می‌دارند. (عبدالحلیم، ۱۳۹۱ ق.) اوس بن حجر شاعر، وی را پزشک می‌نامد و ضمناً به علت رعایت وزن، کلمه «ابن» را از نام او حذف کرده است. وی را پزشکی حاذق می‌دانستند و نام او از جهت داغ‌کردن استادانه زخم، حکم مثل را پیدا کرده بود: «اطب بالکئی من ابن حذیم»

یکی دیگر از پزشکان نامی حارث بن کله است، وی از قبیله بنی ثقیف و از مردم طایف می‌باشد و علم طب را در ایران در دانشگاه جندی‌شاپور آموخت. حارث، معاصر پیامبر (ص) بود و هرکس بیمار می‌شد، آن حضرت او را نزد حارث می‌فرستاد. دو پزشک دیگر عصر جاهلیت «ابن ابی رمته تمیمی» و «نضر بن حارث بن کله» بوده است. که اغلب آن‌ها در ایران و روم طب آموخته بودند. بعضی هم در دیر راهب و یا معبد کاهن یهود و کلدانی این دانش را فرا گرفته بودند. چون عرب‌ها به اسب و شتر خویش علاقمند بودند، بعضی از پزشکان عرب تنها به معالجه اسب و شتر مشغول می‌شدند و این علم امروز بیطاری (دامپزشکی) نام دارد. «عاص بن وائل» از دامپزشکان نامی دوره جاهلیت بوده است. (حلبی، ۱۳۶۵ ش؛ زیدان، ۱۳۸۶ ش؛ گلشنی، ۱۳۹۳ ش؛ عاملی، ۱۴۱۲ ق.)

با وجود چند پزشکی که ذکر شد در پیش از اسلام که به دوران به عصر جاهلیت نیز معروف است، چندان شاهد نبوغ چشمگیری در میان پزشکان عرب نیستیم و ابداع و نوآوری خاصی نیز نمی‌توان به آنان نسبت داد، در واقع اصولاً در جاهلیت عرب مردم این سرزمین چیزی نداشتند که بتوان بدان نام علوم نهاد. قوم

عرب معلومات و اطلاعات آن‌ها بسیار ناچیز داشته و تعداد کسانی که سواد خواندن و نوشتن داشتند، بسیار معدود بود و آنچه که می‌دانستند دهان به دهان به آنان نقل گردیده بود. این اطلاعات نیز بیشتر در زمینه نجوم و دام‌پزشکی و پزشکی در حد بسیار ابتدایی از اقوام بابل و صابئین در عراق و یهودیان مدینه و نصاری نجران بوده است. (عاملی، ۱۴۱۲ ق؛ گلشنی، ۱۳۹۳ ش؛ نجم‌آبادی، ۱۳۵۳ ش.)

اطلاعات عرب از پزشکی نیز به طور خلاصه در آن دوره شامل اوراد و عزائم جهت راندن علل بیماری‌ها که به عقیده آنان تأثیر اجنه و شیاطین بوده و آشنایی آنان به بعضی داروها و خواص گیاهان (عقاقیر) و بعضی شربت‌ها و حجامت و داغ کردن و بعضی اوقات قطع اندام‌ها با آهن (کارد یا چاقو) و آتش انجام می‌گرفته است. (گلشنی، ۱۳۹۳ ش؛ نجم‌آبادی، ۱۳۵۳ ش.)

اما با این وجود فن طبابت در نزد اعراب عصر جاهلی شریف بود و حازی (یعنی کاهن) نیز به علت بعضی اطلاعات بدوی طبی برای آنان دارای اهمیت بوده و آنان در میان اعراب بدوی دارای خانه و منزلی بوده و به آنان اعتقاد بسیاری داشتند. (عاملی، ۱۴۱۲ ق.)

### ج - اهمیت علم طب در دوران صدر اسلام

ظهور اسلام، سبب دمیده شدن روحی جدید در دانش در میان اعراب بدوی شد. آن چنانکه دانش طب نیز دارای اعتباری بسیاری در اسلام گردید و مکتبی نو به عنوان طب اسلامی در کنار سایر مکاتب پزشکی گردید. در اسلام، به علم پزشکی اهمیت بسیار داده شده و پس از علم فقه، از شریف‌ترین علم‌ها به شمار آمده است. بر اساس حدیث منسوب به پیامبر اکرم (ص) که فرموده است: «دانش به دوگونه است: (دانش ادیان و دانش ابدان) پزشکی و علم دین، همتا و لازم و

ملزوم یکدیگر شناخته شده‌اند. طبیب به درمان بیماری جسم و عالم دین به درمان بیماری روح می‌پردازد.» از این رو در سنت علمی قدیم، طبیب باید آشنا به علم الهی و فلسفه باشد و عالم دین باید مردم را به حفظ صحت بدن تشویق کند. (ناجی، ۱۳۷۸ ش؛ گلشنی، ۱۳۹۳ ش.) در اسلام، پزشکی وظیفه‌ای شرعی است و یکی از واجباتی است که کوتاهی در آن به هیچ‌وجه روا نیست؛ چنانکه در فرمایش‌های پیامبر (ص) و ائمه اطهار که درباره پزشکی وارد شده، نیز مشهود است. این روایات، حقیقتاً ثروتی عظیم است، و به هیچ‌وجه تناسبی با حرکتی که علم پزشکی در قرن نخست و نیمه اول قرن دوم هجری داشته است، ندارد. البته کسی که بدین روایات مراجعه کند، به این حقیقت مهم خواهد رسید که آن بزرگواران بر آن بودند که نهضتی در این زمینه به راه اندازند. نهضتی همه‌جانبه، عمیق و دقیق، نهضتی که از حقیقت و واقعیتی که بر آن متکی است و نیز معانی والای انسانی را در پی داشته باشد. (عاملی، ۱۴۱۲ ق.)

با توجه به اهمیت و شرافت پزشکی، دانشمندان اسلامی، آنچه را در قرآن و احادیث پیغمبر اکرم (ص) درباره حفظ صحت و جلوگیری از بیماری وارد شده، جمع‌آوری کرده، آن را به طب‌النبی مرسوم نام برده‌اند. ابن خلدون از طب نبوی این‌گونه سخن می‌راند: «این نوع پزشکی از نوع طبی بود که اعراب در جاهلیت می‌شناخته‌اند و به ویژه در بادیه مرسوم بوده است.» (گلشنی، ۱۳۹۰ ش.)

البته باید به این موضوع توجه داشت که در خصوص تأثیر یا عدم تأثیر طب جالینوسی و پزشکی یونانی بر طب نبوی و قرآنی باید به چند نکته توجه نمود: اول این‌که هدف نزول قرآن، تربیت و هدایت انسان به کمال است و در این راه لازم نیست همه علوم تجربی و غیر تجربی را برای بشر بیان کند، چون انسان عقل و احساس دارد و می‌تواند مسائل تجربی و علوم را به دست آورد، لذا منظور از

«تبیانا لكل شیء؛ قرآن بیان کننده همه چیز است.» (نحل: ۸۹) همه چیزهایی است که در راستای هدایت و مربوط به هدایت معنوی بشر مربوط می‌باشد، نه علوم تجربی و پزشکی و ذکر بعضی از مسائل علمی و پزشکی در آن به صورت اشاره و فرعی است و موضوعیت ندارد. در این میان هدف قرآن از بیان مسائل علمی و پزشکی عبارت است از: ۱- هموارسازی راه خدانشناسی؛ ۲- تحریک کنجکاوی بشر در معارف قرآن؛ ۳- تشویق مسلمانان به تحصیل علم و مطالب علمی. (رضایی، ۱۳۸۷ ش.)

دومین مسأله این که قرآن کتاب پزشکی نیست تا از آن انتظار پاسخ‌دهی به مسائل علم پزشکی را داشته باشیم، اما برای تفکر در آیات الهی و... بعضی مسائل (مانند جنین‌شناسی، انگشت‌نگاری، شفابخشی عسل و بهداشت جسمی و روانی و تغذیه و...) را با کنایه و اشاره - نه به صورت دایره‌المعارفی - مطرح کرده است، البته گاهی نیز به صورت مبهم باقی گذاشته است. علاوه بر آن، ترجمه متون طب جالینوس (۲۰۱ قبل از میلاد) و بقراط (۲۷۷ قبل از میلاد) تا زمان پیامبر اسلام (ص) در جزیره‌العرب مرسوم نبود تا قرآن از آن متأثر باشد.

سوم این که در هر صورت آنچه در قرآن مطرح شده است با علم قطعی روز مطابقت دارد و هیچ تعارضی ندارد. در ضمن بعضی از مسائل پزشکی قرآن در طب جالینوس مطرح نبود و امروزه با آزمایش‌های پیشرفته به دست آمده است. (رضایی، ۱۳۸۷ ش.)

ولی در آن برهه تاریخی ظاهراً قوم عرب، در سطح مناسبی نبود که از این حادثه جدید که همانا ظهور اسلام است، بهره کافی ببرد. میل و توجه آنان بر زمینه‌های دیگری معطوف بوده است. زمینه‌هایی که با تأثرات و تغییرات ذهنی و فکری و... که پس از ظهور اسلام بر آنان وارد گشته بود، مناسب می‌نمود. (عاملی، ۱۴۱۲ ق؛ گلشنی، ۱۳۹۳ ش.) بعضی از سیاست‌های حکام پس از رسول اکرم (ص)

به جز امام علی (ع) نیز به شکل مؤثری، یاری‌بخش این جریان بودند. این حکام، هیچ نیازی نمی‌دیدند که از ملل غیر عرب مدد جویند و از آنان استفاده کنند جز به اندازه‌ای که ضروری و لازم بود و هیچ توجهی به نیازهای ملت خویش نداشتند و اصلاً به آن فکر نمی‌کردند. (عاملی، ۱۴۱۲ ق.)

یکی از دوره‌های پرابهام تاریخ علم در سرزمین‌های اسلامی، آغاز حاکمیت مسلمانان است، چراکه جنگ و آشوبی که در سراسر دوران حاکمیت سه خلیفه اول و امویان بر جهان اسلام بود، دیگر میدانی برای دانش‌پروری و علم‌اندوزی باقی نمی‌گذاشت. این موضوع باعث شد که دانشمندان و اطباء نتوانند به راحتی به مسائل علمی بپردازند. در زمان خلافت خلیفه دوم، جندی‌شاپور در سال ۲۱ هجری توسط ابوموسی اشعری فرمانده سپاه عرب به تصرف درآمد، (فرای، ۱۳۸۵ ش؛ گلشنی، ۱۳۹۳ ش). اگرچه مدرسه و بیمارستان همچنان به کار خود ادامه داد، اما به دلیل وجود جو متشنج که حاکم بر جامعه بود، عملاً قدم مؤثری برداشته نشد و پزشکی تا زمان برقراری رابطه‌ای دوستانه بین بغداد و جندی‌شاپور، در حالت رکود باقی ماند. (گلشنی، ۲۰۱۳ م.)

#### د - پزشکان شاخص عرب در صدر اسلام

همانطور که گفتیم در سرزمین عربستان، مورخین از «حارث بن کلدی بن عمرو بن علاج ثقفی» به عنوان اولین پزشک عرب که در دانشگاه جندی‌شاپور تحصیل کرده، نام می‌برند. از تاریخ تولد وی اطلاعی در منابع تاریخی ذکر نشده است، اما وی اهل طائف و از قبیله ثقیف بوده که پس از پایان تحصیلات طباش در ایران به عربستان برگشته و پیش از بعثت پیامبر (ص) به طبابت می‌پرداخته است. معروف است که حارث خدمت آن بزرگوار هم رسید (ابن عبری، ۱۳۷۷ ش؛

ابن جلجل، ۱۴۱۷ ق.) و در طائف، اسلام آورد. پیامبر (ص)، یاران و دوستان بیمار خود را برای درمان و مشورت نزد وی می‌فرستادند. (نجم‌آبادی، ۱۳۵۳ ش.) در باب یکی از معالجات عجیب، حارث چنین روایت شده که دو برادر بودند، در قبيله ثقیف که بسیار به هم وابسته و علاقمند بودند. برادر بزرگ‌تر به سفری رفت و زن خود را به برادر کوچک سپرد. برادر با دیدن زن برادرش به شدت شیفته و دل‌باخته او گردید و بیمار شد. چون برادر بزرگ از سفر بازگشت، پزشکان را بخواند. کسی درد او ندانست تا حارث را بیاوردند، چون بیمار را دید، حارث به خوبی علت بیماری را فهمید و ماجرا را با برادر بزرگ‌تر در میان گذاشت. برادر بزرگ‌تر زن را طلاق داد تا برادر کوچک او را به زنی گیرد. برادر کوچک سوگند خورد که چنین کار هرگز نکند و از درد عشق درگذشت. (دهخدا، ۱۳۷۷ ش.)

به روایت طبری به خاطر خوردن برنج و هریره مسمومی که توسط یهودیان برای ابوبکر فرستاده بودند و وی نیز از آن غذا خورده بود، همزمان با فوت خلیفه اول در سال ۱۳ هجری / ۶۳۴ میلادی، وی نیز درگذشت، (طبری، ۱۳۷۵ ش.) اما به روایت ابن جلجل، حارث با درک روزگار خلفای نخستین، تا زمان معاویه در قید حیات بود. (ابن جلجل، ۱۴۱۷ ق.) به تعبیر فیلسوف‌الدوله در مطرح الانظار: «به این اوصاف حارث بن کلد، ایام رسول الله صلی الله علیه و آله و ایام ابی‌بکر و عمر و عثمان و علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و معاویه بن ابی سفیان را درک کرده است. پس بنا به نوشته ابن جلجل عمرش بیش از صد سال بوده، زیرا که حکیم مزبور را که ما بین او و کسری ملاقات و محاورات اتفاق افتاده، اگر حین وفات کسری اقل‌بسیست سال باشد و چهل و سه سال که میانه وفات نوشیروان و هجرت است به آن بیفزاییم و بر این جمله چهل و یک سال فاصله هجرت و بدو خلافت معاویه را علاوه نماییم از صد سال متجاوز خواهد بود.» (فیلسوف‌الدوله، ۱۳۸۳ ش.)

فیلسوفالدوله معتقد است که حارث بن کلدی طبیب به دین اسلام نگرید. (فیلسوفالدوله، ۱۳۸۳ ش.)

آن چنانکه گفتیم بین خسرو انوشیروان (حکومت ۵۷۹-۵۳۱ میلادی) و حارث بن کلدی گفتگویی به میان آمده که به تعبیر فواد سزگین در کتاب نگارش‌های عربی، اثری به نام «المحاورات فی الطب بینة و بین نوشیروان» پدیدار گشته است. (سزگین، ۱۳۸۰ ش.) فیلسوفالدوله رساله «فی استفراغ الدم» را نیز به حارث بن کلدی نسبت می‌دهد که از این اثر چیزی باقی نمانده است. (فیلسوفالدوله، ۱۳۸۳ ش.) «نضر بن حارث بن کلدی ثقفی» فرزند حارث نیز علم طب را نزد پدرش آموخته بود. معروف است که وی دشمنی و کینه‌توزی خاصی نسبت به پیامبر اکرم داشته و به خاطر تبحری که به فلسفه و حکمت داشته با ابوسفیان بر ضد مسلمانان و شخص پیامبر، همکار و همگام بوده است. به قول ابن ابی‌اصیبعه، نضر به علت شقاوتی که داشت نمی‌دانست، با اراده خداوند ستیزگی نشاید. وی سرانجام در جنگ بدر، اسیر شد و به دستور پیامبر گردن زده شد. (یعقوبی، ۱۳۷۱ ش.؛ نجم‌آبادی، ۱۳۵۳ ش.) البته «ابن اثیر» در «الکامل» این شخص را «نضر بن حارث بن علقمه بن کلدی بن عبدمناف بن عبدالدار» می‌داند، نه نضر بن حارث بن کلدی که به نظر، دیدگاه ابن اثیر منطقی‌تر می‌باشد. (ابن اثیر جزری، ۱۳۷۱ ش.)

یکی دیگر از پزشکان عرب که حیات رسول‌الله (ص) را درک کرد، ابن ابی‌رمثه تمیمی است (ابن جلجل، ۱۴۱۷ ق؛ قفطی، ۱۳۴۷ ش.) و حتی به هم‌صحبتی آن حضرت نیز نائل گردیده و از پیامبر خواسته بود که سلعه<sup>۲</sup> دوش آن حضرت را با جراحی بیرون آورد، اما ایشان به وی رخصت این کار را ندادند. (ابن ابی‌اصیبعه، ۱۴۱۶ ق؛ دهخدا، ۱۳۷۷ ش.) به روایت سزگین او تا بعد از حیات رسول‌الله (ص) نیز زنده بود. بعدها به مصر رفت و در شمال افریقا درگذشت. اطلاعات موجود در

تاریخ اطبا درباره فعالیت‌های پزشکی وی از طرف مراجع قدیم‌تر روایات مذهبی تأیید می‌شود. بدین ترتیب، او قدیم‌ترین پزشک مسلمانی است که می‌شناسیم. (سزگین، ۱۳۸۰ ش.)

«شمردل بن قباب» از اهالی نجران بوده و به دست پیامبر (ص) مسلمان گشت و سخنانی از او با پیامبر (ص) نقل شده است که درباره پیگیری طبابت می‌باشد، مثلاً پیامبر خدا (ص) خطاب به «شَمَرَدَلِ طَبِیب» فرمودند: «هیچ کس را درمان مکن، مگر آن‌گاه که بیماری او را بشناسی.» (عاملی، ۱۴۱۲ ق؛ محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۵ ش.) یا در روایتی در مورد جایز بودن معالجه توسط جنس مخالف در هنگام ضرورت آمده که، «شَمَرَدَل» در برابر پیامبر خدا زانو زد و گفت: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم به فدایت! من در روزگار جاهلیت، کاهن خاندان خود بودم و طبابت می‌کردم. آیا اکنون برایم حلال نیست، چراکه گاه زن جوان بیماری به من مراجعه می‌کند؟ حضرت فرمودند: «تنها در رگ‌زدن و داغ‌نهادن بر زخم، اگر که ناچار شدی.» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۵ ش.)

«ضماد بن ثعلبه الازدی» وی در عهد جاهلیت، با پیامبر (ص) دوست بوده است. او به پزشکی مشغول و در جستجوی علم بوده و بیماری‌های مربوط به نفخ را معالجه می‌کرده است. (عاملی، ۱۴۱۲ ق.) در هنگام بعثت پیامبر وارد مکه شد. اشراف قریش که از سابقه دوستی وی با پیامبر با خبر بودند، به وی گفتند که حضرت محمد (ص) دیوانه شده است. او نیز در جواب گفت، خودم او را درمان می‌کنم و به نزد پیغمبر رفت و جویای احوال ایشان شد. پیامبر نیز آیاتی از قرآن را تلاوت نمودند و وی به جای حرف‌های جنون‌آمیز کاهنان و کشیشان، سخنانی عمیق و گوهربار شنید و مسلمان شد. در غزوات پیامبر نیز شرکت کرده و زخم‌های مسلمین در جنگ‌ها را درمان می‌نمود. (حموی، ۱۴۰۷ ق؛ الهواری، ۲۰۰۵ م.)

«زهیر بن جناب» نیز از طبیبان و شعرای قوم خویش بوده و یکی از رؤسای عشیره‌های قبایل بوده است. از دیگر پزشکان آن دوران عربستان می‌توان به «وثمه» از قبیلہ اُنمار و عبادیون اشاره کرد. (عاملی، ۱۴۱۲ ق.)

### هـ- زنان درمانگر عرب در صدر اسلام

علاوه بر زنانی که در صدر اسلام در عرصه نظامی سلاح به دست گرفتند و به دفاع برخاستند، زنان دیگری بودند که در این جهاد دفاعی به کارهای خدماتی و تدارکاتی مثل آب‌دادن و غذا دادن به رزمندگان و مداوای مجروحین می‌پرداختند. در اینجا چند تن از آنان که در تاریخ ذکری از آنان به میان آمده را نام می‌بریم: «حمنه بنت جحش»: ایشان عمه پیامبر اسلام بودند و در جنگ احد شرکت کرد و مجروحان را مداوا می‌کردند. (کحاله، ۱۹۸۲ م.)

«حضرت فاطمه زهرا (س)»: آن حضرت در جنگ احد حضور داشتند و به مجاهدان آب و غذا می‌رساندند و مجروحین را مداوا می‌نمودند. احتمالاً ایشان از طب نبوی و پزشکی پدر عظیم‌الشان‌شان اطلاعاتی داشته‌اند. (ابن‌اثیر، ۱۴۰۷ ق.) «رفیده الاسلامیه»: از زنان انصار و مشهورترین طبیب و پرستار حرفه‌ای زن در زمان خودش بود. در روزهایی که جنگ خندق شروع شده بود، در مسجد خیمه‌ای زده و آنجا را مطب خود قرار داده بود و هر کسی مجروح می‌شد را بدانجا می‌بردند تا رفیده او را معالجه کند. رفیده شخصاً زخم‌خوردگان مسلمان را زیر نظر می‌گرفت و پرستاری می‌کرد. پیامبر اکرم (ص) گاه‌گاهی به دیدن او می‌رفت و احوال او را می‌پرسید. (الهوری، ۲۰۰۵ م؛ جلالی‌کندری، ۱۳۸۲ ش.)

«کعبیه بنت سعید اسلمی»، نیز در مسجد خیمه‌ای برافراشته بودند و مشغول درمان مجروحین و بیماران بود. پیامبر بزرگ اسلام برابر یک سرباز از غنایم

جنگی به او سهم می‌داد و او را تشویق می‌فرمود. او «سعد بن معاذ» را که در جنگ خندق مجروح شده بود تحت درمان قرار داد. (سالم، ۱۴۰۸ ق؛ بهشتی، ۱۳۶۸ ش.) او خواهر رفیده بوده و امکان دارد که هر دو از یک خیمه استفاده می‌کرده‌اند. (عاملی، ۱۴۱۲ ق.)

«ام زیاد الاشجعیه» نیز از زنانی بود که به نیت تأمین دارو و مداوای مجروحان جهت غزوه خیبر با اجازه پیامبر از مدینه خارج شدند. (عاملی، ۱۴۱۲ ق.)

از دیگر زنان پرستار و طبیب می‌توان به «الربیع بنت معوذ»، «ابن عطیه الانصاریه»، «برکه بنت ثعلیه بن عمرو الحبشیه» معروف به ام ایمن، «السمیرا بنت قیس»، «لیلی الغفاریه»، «ام کبشه القضاغیه»، «ام سلمه»، «معاذة الغفاریه»، «ام سلیم»، «ام سنان الاسلامیه»، «ام ابیه» و «ام عطیه الانصاریه» اشاره نمود که در بسیاری از غزوات پیامبر حضور داشتند و به مداوای مجروحان می‌پرداختند و شهدا را به مدینه منتقل می‌نمودند. (عاملی، ۱۴۱۲ ق؛ جلالی کندی، ۱۳۸۲ ش.) شاید بتوان این ادعا را کرد که این زنان نخستین زنانی بودند که به عرصه پزشکی نظامی پا نهادند.

البته در غزوات و جنگ‌های بعد حضور زنان کم‌رنگ شد و به تعبیر عاملی، پیامبر اکرم (ص) نمی‌خواستند که حضور زنان در جنگ و خونریزی به صورت سنت در بیاید. نه به خاطر این‌که چنین چیزی مطلقاً برای زنان جایز نیست، شاید بتوان چنین تعبیر کرد که روحیه زنان با جنگ و خونریزی سازگار نیست و حضور زنان در آن برهه تاریخی، به دلیل اضطراری بودن جنگ بوده است. چنانکه بعد از استقرار رسول خدا در مدینه، پس از جنگ خندق و حذف یهودیان از این شهر دیگر شاهد حضور زنان در عرصه نظامی نیستیم. (عاملی، ۱۴۱۲ ق.)

این نوع درمانگری تا حدودی غیر علمی و به صورت تجربی و میراث عصر جاهلیت بوده که احتمالاً توسط کاهنه‌های کلدانی مورد استفاده قرار می‌گرفته و به زنان مسلمان به ارث رسیده است. پس می‌توان آموزگاران واقعی مامایی و پزشکی زنان عرب را این کاهنه‌ها دانست. (زیدان، ۱۳۸۶ ش.)

### و - درمان‌های رایج در میان پزشکان عرب

از این پس تاریخ هیچ اطلاعی از پزشکی و یا احیاناً پزشکان دوران خلفای راشدین در اختیار ما قرار نمی‌دهد. در این زمان با این‌که اسلام از علم پزشکی تمجید نموده است، باز اعراب طبق عادت، بیماران خود را با وسایل ابتدایی معالجه می‌کردند. روش درمان مبتنی بر استفاده از بعضی گیاهان و عسل و یا بعضی مواد دیگر بوده است. بعضی داروها را می‌نوشیدند و از بعضی به صورت استعمال خارجی بهره می‌بردند. همچنین از حجامت و رگ‌زنی و داغ و قطع اعضا با چاقوی داغ‌شده در آتش نیز استفاده می‌کردند. البته این افزون بر درمان‌هایی بوده که با دعا و ورد و جادو به انجام می‌رسانیدند و به وسیله آن‌ها جن و ارواح خبیثه را دور می‌ساختند. اعراب همچنین زخم‌های متعفن و دمل‌های خود را با موادی ضد عفونی می‌کردند و بیماری‌های مُسری را با سنگ بهداشتی و مجروحان را با بستن و باندپیچی کردن، معالجه می‌نموده‌اند. (عاملی، ۱۴۱۲ ق.) دندان را به واسطه تکه‌ای طلا در جای خود محکم می‌کردند و این کار را به این وسیله انجام می‌دادند که با طلا، سیمی ساخته و دندان‌ها را به یکدیگر مرتبط می‌ساختند و یا قطعه‌ای طلا به جای دندان افتاده، می‌کاشتند. (میزانی، ۱۳۴۴ ش.) آنان برای کسانی که بینی‌شان قطع شده بود، بینی‌ای از طلا می‌ساختند، چنانکه از «عرفجة بن اسعد» نقل است که بینی‌ای از طلا برای خود ساخت. (عاملی، ۱۴۱۲ ق.)

در نتیجه می‌توان به صراحت گفت که در رشته طب عربی، متخصص یافت نمی‌شد و اگر هم حضور داشتند، بنا به گفته ادوارد براون، از سه یا چهار نفر تجاوز نمی‌کرد که اکثراً عیسوی یا احياناً غیر عرب بودند. (براون، ۱۳۶۴ ش.)

### ز - طب نبوی

اما در مورد «طب نبوی» باید گفت که دانشمندان اسلامی آنچه را در قرآن و احادیث پیغمبر اسلام (ص) درباره حفظ صحت و سلامتی و جلوگیری از بیماری وارد شده، جمع‌آوری کرده و آن را به «طب النبی» یا «طب النبوی» موسوم ساخته‌اند. باید در نظر داشت که بیشتر آنچه در قرآن و روایات با طب ارتباط پیدا می‌کند جنبه کلی دارد و جزئیات امور طبّی کم‌تر در آن منابع به چشم می‌خورد. (محقق، ۱۳۸۷ ش.)

در حدیث پیغمبر آمده که «المعدة رأس کلّ داء و الحمیة رأس کلّ دواء؛ معده آغاز هر دردی است و پرهیز از خوردن، آغاز هرگونه درمانی است» و نیز در حدیثی آمده است که آن‌کس که درد را ایجاد کرده دارو هم برای آن آفریده است و در برابر کسانی که معتقد بودند که دارو و درمان جلوگیری از قضا و قدر خداوند نمی‌کند، پیغمبر اسلام فرموده است که سلامتی و بهبودی که در نتیجه دارو و درمان پیدا می‌شود خود قضا و قدر خداوند است. (محقق، ۱۳۸۷ ش.) در سنت «طب نبوی» همچنین تأکید شده است که تا آنجا که امکان دارد بیماری را با غذا درمان بخشید، نباید روی به دارو آورد. همچنین تا آنجا که می‌توان داروی بسیط را به کار برد نباید از داروهای مرکب استفاده کرد و نیز باید از نزدیکی با بیمار پرهیز کرد تا به وسیله سرایت بیماری‌ها پخش نشود. این شیوه حتی توسط زکریای رازی به عنوان شیوه‌ای صحیح در درمان مورد توجه قرار گرفته بود.

(محقق، ۱۳۸۷ ش؛ سزگین، ۱۳۸۰ ش.) دانشمندان اسلامی احادیث و روایات طبی منقول از پیغمبر اکرم (ص) را جمع‌آوری کرده‌اند که از میان آنان می‌توان «ابن جماعه» و «ذهبی» و «ابن القیم» و «سیوطی» را نام برد که هر یک کتابی جداگانه تحت عنوان طب النبی به رشته تحریر درآورده‌اند. (محقق، ۱۳۸۷ ش.)

این شیوه درمان به «طب نبوی» مشهور گشته است و مؤلفان طبیب، فقیه و دانشمند این آثار می‌کوشیدند بین نظام پزشکی جالینوسی و توصیه‌های بهداشتی و درمانی در متون اسلامی همسویی پدید آورند. نظام نگارشی «طب نبوی» که باعث تقویت جایگاه پزشکی اسلامی شد، به ویژه وام‌دار نظام نگارشی شیعیان نیز بوده است چنانکه «طب الاثم» را نیز به «طب نبوی» الحاق کردند. در این کتاب‌ها که نمونه‌های متعددی از آن‌ها باقی مانده است، نظام فکری شیعه با اصول پزشکی یونانی هماهنگ می‌شد. این سبک ادبی - پزشکی اثر بسیار مهمی در تکوین نظام پزشکی اسلامی بر جای گذاشت، زیرا فقه پویا و متین شیعه می‌کوشید هرگونه ذهنیت منجمد و انتقادی را که ممکن بود ریشه نوپای پزشکی اسلامی را با تفکرات جزمی خود بخشکاند، کنار بزند و با توفیق در این کار راه را برای شیوه و نگرش گسترش پزشکی اسلامی بگشاید. (ولایتی، ۱۳۸۹ ش.)

در دوران خلافت کوتاه حضرت علی (ع) و امام حسن مجتبی (ع) و امامت سایر ائمه نیز شاهد تغییر عمده‌ای نیستیم و «طب نبوی» به خاندان پیامبر به ارث می‌رسد. آن چنانکه با بررسی دقیق احادیث درباره ویژگی‌های علمی که پیامبر گرامی (ص) و اهل بیت (ع) می‌پردازیم به این نتیجه می‌رسیم که آنان به همه علوم به ویژه دانش پزشکی آشنایی داشته‌اند و همه علوم را از طریق الهام (نه از راه تحصیل)، دارا بوده‌اند، به گونه که هرگاه اراده می‌کردند و چیزی را

بدانند، می‌دانستند که در این باره امام صادق (ع) می‌فرمایند: «إن الامام اذا شاء أن يعلم علم؛ امام آنگاه که بخواهد بداند، می‌داند.» (کلینی، ۱۳۶۵ ش.)  
 اما از نکات جالب خلافت امام علی (ع) بر مبنای سخن رودیلف ژایگر آلمانی در کتاب خداوند علم و شمشیر است که متأسفانه نگارنده این کتاب منبع درستی از ادعای خویش ارائه ننموده و دعوت از امام جهت استادی در دانشگاه جندی‌شاپور بوده که به علل وظایف خطیری که آن حضرت به عهده داشتند، دانشگاه جندی‌شاپور از این افتخار محروم مانده است. (ژایگر، ۱۳۸۴ ش.)

### ح - اهمیت علم طب در دوران خلفای اموی

به نظر می‌رسد در دوران خلفای اموی، به علوم عقلیه، توجه چندانی نمی‌شده است. جرجی زیدان معتقد است که در مدتی بیش از یک قرن که حکومت در انحصار عنصر عرب بود، گذشته از این که توجهی به کسب علم و دانش نشد، بلکه اعراب اشتغال به علم و دانش را شغل موالی می‌دانستند و تحقیق را ننگ می‌شمردند. دوره امویان سراسر با بدویت گذشت، زیرا دولت بنی‌امیه یک دولت عربی بدوی بود. خلفای اموی از شهری‌شدن عرب‌ها بیم داشتند. از آن رو که به عقیده آنان پس از شهری‌شدن نشاط و سادگی آنان باقی نخواهد ماند. مسلمانان تا اوایل قرن دوم هجری قمری، غیر از قرآن کتاب دیگری تدوین نکردند و اصلاً به تألیف کتاب نمی‌اندیشیدند، (زیدان، ۱۳۸۶ ش.) اما پزشکی، به علت نیاز روزمره مردم و کیمیا و احکام نجوم، به لحاظ شیفتگی برخی فرمانروایان به پیشگویی و دیگر رشته‌های علوم غریبه، تا حدی از این بی‌توجهی مستثنی بود. (روح‌اللهی، ۱۳۸۹ ش.)

## ط - پزشکان دوران بنی‌امیه

زمانی که تاریخ در خصوص جندی‌شاپور سکوت کرده است، از دربار معاویه اولین خلیفه اموی اطلاعات پزشکی اندکی را ارائه می‌دهد. به روایت طبری نخستین پزشک فردی به نام «ابن اثال» است که چون در تهیه ادویه مفرد و مرکبه و ساختن سم مجرب بود و تأثیرات آن‌ها را می‌دانست، سخت مورد اعتماد معاویه قرار گرفته، معاویه از دانش او جهت ساخت زهرها استفاده می‌کرد و جماعت کثیری از مسلمین ناراضی، مانند امام حسن مجتبی (ع)، مالک اشتر نخعی و عبدالرحمن بن خالد بن ولید را بدین وسیله از میان برد. (ابن فضل‌الله عمری، ۱۴۲۳ ق؛ طبری، ۱۳۷۵ ش.)

وی اطلاعات کاملی در زمینه داروهای مفرد و مرکب و اثرات آن‌ها داشت. معروف است کتابی در ادویه مفرد از یونانی به عربی ترجمه نموده است. (ابن ابی‌اصیبه، ۱۴۱۶ ق؛ حلبی، ۱۳۶۵ ش.) به گفته طبری در آخرین مأموریتش که قتل «عبدالرحمن بن خالد بن ولید» بود، معاویه به وی وعده خراج حمص را داده بود که با وجود موفقیت در این مأموریت نتوانست جلوی تقدیرش را بگیرد و در نهایت به دست پسر «عبدالرحمن یعنی خالد» به قصاص خون پدرش به قتل رسید. (طبری، ۱۳۷۵ ش.)

پزشک دیگری که در دربار معاویه خدمت می‌کرد فردی به نام ابوالحکم دمشقی مسیحی بود که به انواع معالجات و ادویه‌ها آگاهی کامل داشت، او بیش از صد سال عمر کرد. (ابن ابی‌اصیبه، ۱۴۱۶ ق.) و به روایتی وی زمان بعثت رسول را دریافته است و طبیب خاص معاویه بود. هنگامی که معاویه به سال ۵۰ هجری پسر خود یزید را امیر حاج کرد، ابوالحکم را با وی به مکه فرستاد. وی اول کس است که کتاب «الحمیات» را از یونانی به عربی ترجمه کرد. پس از معاویه شغل

طبابت یزید، عبدالملک مروان و دیگر خلفای اموی تا زمان هشام بن عبدالملک که وفات کرد، عهده‌دار بوده است. فرزند او حکم طبیب، «عبدالصمد بن علی بن عبدالله بن عباس» بود و نبیره وی «عیسی بن الحکم» نیز طبیبی مشهور است. وی در زمینه داروسازی و داروشناسی ممتاز بود. معاویه در کار تهیه داروها برای مصرف شخصی به او اعتماد کامل داشت. (سزگین، ۱۳۸۰ ش؛ دهخدا، ۱۳۷۷ ش).

«اهر بن القس (اهرون) الاسکندری» یا «هارون القس اسکندرانی»، نیز اسقف اسکندریه و اهل سوریه و معاصر با حکومت عمروعاص در مصر بوده است. وی از پزشکان معروفی بوده و کناشی<sup>۳</sup> در طب به زبان سریانی که حاوی سی مقاله است، از وی به یادگار مانده است. (ابن عبری، ۱۳۷۷ ش؛ ابن ندیم، ۱۳۶۶ ش؛ امینی، ۱۳۸۹ ش). که بعدها «ماسرجیس» دو مقاله بر آن افزوده است. اکثر نویسندگان عرب از این کناش با ستایش بسیار یاد می‌کنند و با قاطعیت، آن را مورد استشهاد و استناد قرار می‌دهند؛ تنها «علی بن عباس مجوسی اهوازی» است که از صف ستاینندگان این اثر خارج است. او در نخستین فصل کتاب «الملکی» می‌گوید: «کتاب اهرن در نظر نویسندگان جدید اثری است که در آن تمام بیماری‌ها و نیز عوامل و علائم و علاج بیماری‌ها مورد بحث قرار گرفته، ولی قسمت‌های مربوط به وظایف اعضا به اختصار بررسی شده است.» (ابن ندیم، ۱۳۶۶ ش؛ نجم‌آبادی، ۱۳۵۳ ش). یکی دیگر از پزشکان دربار معاویه، «ابوالحسن عیسی بن حکم» بود که به مقام پزشک مخصوص معاویه رسید. از او هیچ اطلاعی در دست نیست، جز این که کناش وی درباره «منافع الحيوان» مورد استفاده رازی در الحاوی بوده است. (ابن ابی‌اصیبه، ۱۳۸۶ ش). از دیگر پزشکان دستگاه اموی، «تئودوسیوس» یا «تیادوروس» طبیب خاص «حجاج بن یوسف ثقفی» است. او علی‌الظاهر یونانی بود و بسیار مورد احترام و اکرام حجاج قرار داشت. از چهار کتابی که به وی نسبت می‌دهند،

هیچ‌یک باقی نمانده است. (براون، ۱۳۶۴ ش.) پزشک دیگری که به امویان بیش از همه به حجاج بن یوسف خدمت نمود، «تیاذق» است. (قفطی، ۱۳۴۷ ش.) «ابن ابی‌اصیبه» او را طبیبی فاضل و از نوادر زمان شمرده است. (ابن ابی‌اصیبه، ۱۴۱۶ ق.) آثاری از او باقی مانده که عبارتند از: ۱- الکناش؛ ۲- قصیده فی حفظ الصحه؛ ۳- کتاب ابدال الادویه و کیفیه دقها و ایقاعها و اذابتها و شیء من تفسیر اسماء الادویه؛ ۴- الفصول فی الطب. (سزگین، ۱۳۸۰ ش.) همچنین «ثاودون» کتابی برای فرزندش تحت عنوان «کناش کبیر» نگاشته که در تاریخ طب اسلامی معروف می‌باشد. به روایتی، روزی حجاج از او پرسید که «درمان گل‌خوردن چیست؟» [وی گفت،] عزم به ترک آن. حجاج نیز این عادت زشت را ترک نمود و دیگر گل نخورد. (ابن ابی‌اصیبه، ۱۴۱۶ ق؛ دهخدا، ۱۳۷۷ ش.) دهخدا در لغت‌نامه علاوه بر تیاذق نام وی را ثیاذوق نیز ثبت کرده و آورده که ثیاذوق در تدبیر صحت به حجاج بن یوسف سفارشات جالبی کرده که عبارتند از: «تا به دارو حاجت نیفتد مگیر. از میوه جز رسیده مخور. خوردنی‌ها را هرچه بیشتر بخای. پس از طعام چاشت خفتن را باسی نیست، لیکن چون به شب غذا خوری تا راه نرفته‌ای، هرچند پنجاه گام باشد نخواب و تا گرسنه نباشی هیچ مخور. در آرامش با زنان افراط مکن. از حبس بول بپرهیز. هر دو روز یک‌بار استحمام کن. در حال سیری به حمام مرو. با امتلاء معده با زنان میارام. از گوشت خشک (قدیم) نمک سود بپرهیز. ناشتا آب سرد میاشام. چون شکم از طعام پر باشد بر پهلوی چپ بخواب. با زن پیر ازدواج مکن. از مسواک غفلت موزر. گوشت از پی گوشت مخور.» ثیاذوق عمری طولانی داشته و زمان منصور عباسی را درک نموده است. وی در نهایت در شهر واسط به روایتی در حدود سال ۹۰ هجری درگذشت. «فرات بن شحات» طبیب یهودی از شاگردان او بود. (ابن ابی‌اصیبه، ۱۴۱۶ ق؛ دهخدا، ۱۳۷۷ ش.) ابن ندیم نام او را

تیاذوق و ابن قفطی ثاذون (ثاودون) ثبت کرده است. (قفطی، ۱۳۴۷ ش؛ ابن ندیم، ۱۳۶۶ ش.)

دیگر از پزشکان دوره حجاج باید از «فرات بن شحناثا» شاگرد تیاذوق نام برد که تا زمان منصور نیز در قید حیات بوده و او را نیز خدمت کرد. (سزگین، ۱۳۸۰ ش.) در سال ۸۸ هجری / ۷۰۶ میلادی به دستور ولید بن عبدالملک بیمارستانی (دارالشفاء و دارالضیافه) در دروازه دمشق برای جذامیان و نابینایان ساخته شد و مبلغی برای آنان مقرر گردید که این مرکز بیشتر به نوانخانه شبیه بود تا بیمارستان، زیرا محلی برای نگهداری و مرکزی برای قرنطینه این بیماران بوده است. (ابن اثیر، ۱۳۷۱ ش؛ تاجبخش، ۱۳۷۹ ش.) وی پرستاران و پزشکانی را در بیمارستان به کار گمارد و برای آنان حقوق ماهانه تعیین کرد. (سالم، ۱۴۰۸ ق؛ ولایتی، ۱۳۸۹ ش.) «ویل دورانت» معتقد است که این بیمارستان نخستین بیمارستان امراض مسری و آسایشگاه سالخوردگان، عاجزان و کوران در تاریخ بوده است. (دورانت، ۱۳۷۳ ش.) البته به نظر نمی‌رسد از اساتید و پزشکان خوشنام جندی‌شاپور در این مرکز بهره‌ای برده باشند. (تاجبخش، ۱۳۷۹ ش.) پس می‌توان نتیجه گرفت که این مرکز، ویژگی علمی عمیقی بر جای نگذاشته و بیشتر به محلی برای قرنطینه بیماران و سالخوردگان برای جلوگیری از ورودشان به شهر بوده است، اما بی‌شک تا انقراض دولت اموی، این بیمارستان در حوزه تمدن اسلامی منحصر به فرد به شمار می‌آمد. (زیدان، ۱۳۸۶ ش.)

گفته‌اند که «خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان» (د ۸۵ ق)، مشهور به «حکیم آل مروان»، پس از آنکه از رسیدن به خلافت بر جای برادر مایوس شد، به آموختن علم کیمیا از راهبی اسکندرانی به نام مریانوس پرداخت و «اصطفان القدیم» و دیگر دانشمند اسکندرانی را به ترجمه برخی کتب کیمیا و احتمالاً پزشکی ایرانی از سریانی، یونانی و قبطی به عربی فرمان داد. (روح‌اللهی، ۱۳۸۹ ش.)

«ابن جلجل» از طبیبی دیگر در دستگاه مروانیان، به خصوص در دوره عمر بن عبدالعزیز نام می‌برد، به نام عبدالملک کنانی که مشهور به ابن ابحر می‌باشد. به علت اعتمادی که عمر بن عبدالعزیز به وی داشت، او را طبیب مخصوص خود نمود. (ابن جلجل، ۱۴۱۷ ق.)

ابن جلجل معتقد است که در اواخر خلافت بنی‌امیه شخصی بنام «ماسرجویه» (ماسرجیس) وجود داشته که مردی یهودی بوده و در بصره به دنیا آمده و زبان مادریش سریانی بوده است. تاریخ تولد او دقیقاً مشخص نمی‌باشد. با این حال از آنجایی که هم‌عصر با خلیفه، مروان دوم می‌باشد، لذا این تاریخ مطابق با ۶۸۰ م می‌باشد. تاریخ وفات او نیز ذکر نگردیده است. (ابن جلجل، ۱۳۴۹ ش.)

قفطی و ابن ابی‌اصیبعه معتقدند که، وی کتاب «اهرن‌القس» را از زبان سریانی به عربی، برای عمر بن عبدالعزیز ترجمه کرده است، اما حقیقت این است که وی این کتاب را که یک کناش بوده، در روزگار مروان ترجمه کرد و نسخه ترجمه او در گنجینه‌های کتابخانه‌های دولت بنی‌امیه نگاهداری می‌شد تا این‌که به دست عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ حک‌هق) افتاد و از عمر بن عبدالعزیز خواستند تا نسخه کتاب را از خزانه بیرون آورده و انتشار دهد تا مردم از آن بهره‌مند گردند. قدر مسلم این‌که، قدیمی‌ترین ترجمه‌های معروفی که از طب یونانی به عربی انجام شد، کناش اهرن است که به وسیله ماسرجویه صورت گرفت. (ابن ابی‌اصیبعه، ۱۳۸۶ ش؛ نجم‌آبادی، ۱۳۵۳ ش.)

این مطلب بسیار مهم است، زیرا علاوه بر این‌که سندی است دال بر قدمت تاریخ ترجمه در اسلام حاکی از وجود کتابخانه‌هایی است که در صدر دولت اسلام وجود داشته است، بدیهی است که ابن جلجل، نخستین مورخی است که این مطلب را بیان داشته است. آن‌چنانکه گفتیم هارون‌القس اسکندرانی، از کاهنان

اسکندرانی و طبیبی معتبر بوده، مقارن ظهور اسلام می‌زیسته است. کناش او مشتمل بر سی مقاله بوده که ماسرجیس دو مقاله بر آن افزوده است. سه کتاب دیگر ماسرجویه، از طریق نقل قول‌هایی که در کتب دیگر از آن‌ها به عمل آمده، شناخته شده‌اند. پدر روحانی، پل اسپاط، در تکلمه فهرست خود این سه کتاب را از تألیفات، ماسرجویه، یاد کرده است:

۱- کتاب فی الغدا؛ ۲- کتاب فی الشراب؛ ۳- کتاب فی العین که اسامی کامل دو کتاب او عبارت است از «کتاب فی الاطعمه و منافعها و مضارها» که در نیروهای خوراکی‌ها و سود و زیان آن‌ها است و «کتاب قوی العقاقیر و منافعها و مضارها» که در نیروهای گیاهان و سود و زیان آن‌ها می‌باشد. (ابن ندیم، ۱۳۶۶ ش؛ نجم‌آبادی، ۱۳۵۳ ش).

البته نکته‌ای که هوشمندانه در کتاب «خوز و خوزی در مکتب پزشکی ایران» در مورد ماسرجویه بدان اشاره و حائز اهمیت می‌باشد، آن است که «ماسرجویه کهنتر که در مآخذ ما با ماسرجویه بزرگ‌تر مشتبه می‌شود. به احتمال زیاد مسیحی و از اهالی جندی‌شاپور بود. ... از پسرش عیسی در مآخذ ما به صورت پزشک و مؤلف یاد می‌کنیم. رازی، هنگامی که می‌خواست به ماسرجویه مهتر (که یهودی و اهل بصره بود) اشاره کند، همواره واژه «الیهودی» و وقتی که با ماسرجویه کم‌تر سروکار داشته، نام ماسرجویه را به کار می‌برده است. در نتیجه وقتی در متنی با نام ماسرجویه مواجه می‌شویم می‌توان گفت که مقصود «ماسرجویه» کهنتر یا جندی‌شاپوری بوده است و نه «ماسرجویه» (مهتر، بصری یا یهودی) است» (ناصری و همکاران، ۱۳۹۰ ش؛ حقیقت‌دوست، ۱۳۹۱ ش). باید تحقیقات بیشتری در مورد ماسرجویه یهودی صورت گیرد و افتخارات وی را به دیگری یا بالعکس داده نشود.

در دوره بنی‌امیه، نام یک پزشک زن به نام «زینب طبیبه بنی اُود» که به مسائل طبی آگاه بود و توانایی خاصی هم در معالجات داشت، ضبط شده است. از دیگر توانایی‌های او معالجه بعضی از امراض چشم بود. (ابن ابی‌اصیبعه، ۱۴۱۶ ق.) چنانکه «ابوالفرج اصفهانی» در کتاب «الآغانی الکبیر» آورده که «محمد بن خلف مرزبان به ما خبر داد که حماد بن اسحاق از پدرش و او از کناسه و او از پدرش و او از جدش برای ما نقل کرد: که من نزد زنی از قبیله بنی اُود رفتم که درد چشمم را معالجه کند. او هم سورمه‌ای به چشمم می‌ریخت و گفت: قدری دراز بکش تا دارو در چشمت بگردد. من هم دراز کشیدم و به شعر شاعری تمثال‌جسته و زمزمه کردم. شعر این است:

أَمْخَرَمِي رِيْبُ الْمَنُونِ وَلَمْ أَزُرْ طَيْبَ بَنِي أُوْدٍ عَلَى التَّائِي زَيْنَا

«یعنی به فکر مردن افتاده‌ای و منتظر مرگ هستی، در حالی که نزد طبیب بنی اُود که دور از محل تو و نامش زینب است نرفته‌ای.»

زینب چون این بیت شعر را شنید خندید و گفت: آیا می‌دانی این شعر را درباره چه کسی گفته‌اند؟ گفتم نه. او (زینب) گفت: این شعر برای من سروده شده است. من همان زینب طبیب بنی اُود هستم و گوینده آن عموی تو ابوسماک اسدی است. (ابن ابی‌اصیبعه، ۱۴۱۶ ق.؛ الهواری، ۲۰۰۵ م.)

از حضور پزشکان جندی‌شاپور در دربار امویان هیچ خبری در منابع تاریخی به طور دقیق نیامده است و در بیشتر منابع تاریخی ماسرجویه یهودی را با ماسرجویه بصری یا جندی‌شاپوری اشتباه گرفته‌اند که در پاراگراف بالا به نقد این اشتباه پرداخته شد. عدم این حضور را شاید بتوان در دیدگاه برتری نژادی امویان جستجو کرد. (گلشنی، ۱۳۹۳ ش.)

در زمان بنی‌امیه، اطبای درباری و دولتی موظف بودند کتابی در فن خودشان برای فرزند یا یکی از شاگردان یا به نام خود تألیف کنند، جرجی زیدان از آن به عنوان جُنْگ یاد کرده است، مانند کتابی که ثاذون (ثاودون) طبیب حجاج متوفی به سال ۹۰ برای پسرش تهیه کرد و نیز کتابی درباره داروها و طریقه استعمال آن تألیف نمود که البته این جُنْگ همان است که در دوره عباسیان داریم. (زیدان، ۱۳۸۶ ش؛ گلشنی، ۱۳۹۳ ش.)

### نتیجه‌گیری

دوران پزشکی عرب که در حدود ۱۴۰ سال به طول انجامید با زمان جاهلیت تا رسالت نبی مکرم اسلام و جانشینی خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان، امام علی (ع) و امام حسن (ع)) و خلفای بنی‌امیه هم‌زمان است. در منابع از لحاظ بررسی تاریخ پزشکی بسیار کم‌فروغ به نظر می‌رسد. در این پژوهش تا اندازه‌ای این دوره مورد کنکاش قرار گرفت. این دوره از لحاظ اهمیت بسیار چشمگیر می‌باشد، زیرا شیوه «طب نبوی» از این زمان آغاز و دارای اهمیت گردید و در آثار پزشکان بزرگ اسلامی مورد توجه قرار گرفت. همچنین در واقع نمی‌توان دانش پزشکی عربی اسلامی را بدون دخالت و تأثیر فرهنگ‌های متمدن آن روزگار دانست، چنانکه نخستین تلاش برای تأسیس نخستین مرکز درمانی و بیمارستانی در دمشق متعلق به همین دوران است. اولین کوشش‌ها در جهت ترجمه آثار پزشکی نیز در این دوره رخ داد که بعضی مورخان این دوره را سکوت تمدنی می‌دانند که این مطلب، به طور قطع، اشتباه به نظر می‌رسد.

ورود زنان عرب به عرصه پزشکی علاوه بر این که نمایی نیکو از حضور زنان مسلمان در کلیه عرصه‌های اجتماعی و نظامی نشان می‌دهد، گویای نخستین حضور زنان در شیوه پزشکی و درمانی در عرصه جهانی می‌باشد.

البته این اعتراف را باید کرد که در واقع طب بدوی عربی منهای طب پیشگیری نبوی و ائمه معصومین، چیزی برای عرضه جهت پیشرفت دانش پزشکی در سطح جهان نداشته و تأثیرپذیری از مکاتب بزرگی چون مکتب پزشکی ایرانی جندی‌شاپور، پزشکی یونانی - رومی بقراط و جالینوس و مکتب پزشکی سریانی نیز بسیار اندک بوده است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. بعضی منابع ازوپ و لقمان را یکی دانسته‌اند و زندگانی وی را در حدود قرن ششم پیش از میلاد و به عبارتی تاریخ تولدش را در ۶۳۰ ق.م و وفاتش را در حدود ۵۶۰ یا ۵۰۰ ق.م می‌دانند. در برخی از آثار تولد او در سال ۵۵۴ ق.م (۲۰۰ سال پس از بنای شهر روم) دانسته شده است، یعنی همان سالی که ترک‌ها آن را برای تولد لقمان معین کرده‌اند. گفته‌اند وی در آتن و «ساموس» چندی برده بوده و سپس آزاد گشته است. در محل تولد او اختلاف فراوان است؛ از برخی روایات برمی‌آید که او «کریه المنظر، الکن و گوژپشت بوده»، اما عقل وافر و هوش سرشار وی باعث گشته که سرانجام به آزادی دست یابد. افسانه‌ها، زندگی و مرگ لقمان یا ازوپ را بدین صورت بیان کرده‌اند که او پس از آزادی یک چند به سیر و سیاحت پرداخت و مصر و بابل و بخشی از مشرق را زیر پا نهاد و در آخر به دربار «کرزوس» رفت و به رغم منظر زشت، هوش سرشار وی باعث جلب محبت و عنایت پادشاه لیدی شد. کرزوس او را مأمور کرد از سوی وی هدایایی برای معبد «دلف» ببرد؛ او نیز چنین کرد، لیکن چون از ظاهرسازی کاهنان معبد مزبور سخت شگفت‌زده و متنفر شده بود، درباره آنان سخنان طعن‌آمیزی بر زبان راند و آنان هم از او انتقام گرفتند؛ بدین صورت که جام طلایی مخصوص خدایان معبد را در بنه او نهادند و سپس او را به اتهام دزدی به مرگ محکوم کردند و از بالای صخره‌ای به زیر افکنده به قتلش رساندند. داستان دیگری درباره مرگ ازوپ معروف است که خلاصه آن را بدین صورت می‌توان بازگو کرد: وقتی ازوپ از طرف کرزوس مأمور رساندن پول و هدایا به معبد دلفی شد، در راه آن‌ها را برای خود برداشت و از این رو به دست مردم دلفی به زجر کشته شد. (موحدی، ۱۳۸۰ ش، صص ۱۲۲-۱۲۱)
۲. برآمدگی سختی است مانند غده که میان دو پوست حرکت می‌کند و ملتزق (بسته) با بدن نیست و درشتی آن مختلف است از اندازه نخود تا خربزه. (محقق، ۱۳۸۷ ش، ج ۱، ص ۵۷)
۳. کنّاش به معنای جُنگ یا مجموعه‌ای مختصر هست که شامل هر سه شاخه مهم دانش طب مانند شناخت بیماری‌ها، علم درمان بیماری‌ها و دانش شناخت داروهاست. (امینی، ۱۳۸۹ ش، ص ۵۶)

## فهرست منابع

قرآن کریم.

- ابن ابی‌اصیبغه، موفق‌الدین ابی‌العباس احمد بن القاسم. (۱۳۸۶ ش.). *عیون الأنباء فی طبقات الأطباء*. مترجم سیدجعفر غضبان، تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران، ص ۴۳۳.
- ابن ابی‌اصیبغه، موفق‌الدین ابی‌العباس احمد بن القاسم. (۱۴۱۶ ق.). *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*. شرح و تحقیق دکتر رضا نزار، بیروت: دارالمکتبة الحیاة، جلد اول، صص ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۴-۱۲۱.

ابن اثیر جزری، عزالدین علی. (۱۳۷۱ ش.). *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*. مترجم عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، جلد هفتم، ص ۷۹.

ابن العبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرون. (۱۳۷۷ ش.). *تاریخ مختصر الدول*. مترجم عبدالمحمد آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۱۲۳-۱۲۴.

ابن الندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۶۶ ش.). *الفهرست*. مترجم و محقق محمد رضا تجدد، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، صص ۵۲۸، ۵۳۷.

ابن جلجل، سلیمان بن حسان اندلسی. (۱۳۴۹ ش.). *طبقات الاطباء و الحكماء*. مترجم سیدمحمدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، ص ۱۳۳.

ابن جلجل، سلیمان بن حسان اندلسی. (۱۴۱۷ ق.). *طبقات الاطباء و الحكماء*. فرانکفورت: المعهد تاریخ العلوم العربیه و الاسلامیه، صص ۵۴، ۵۷، ۵۹.

ابن فضل الله عمری، احمد بن یحیی. (۱۴۲۳ ق.). *مسالك الأبطار فی ممالک الأمصار*. محقق و مصحح بسام محمد بارود و عماد عبدالسلام رؤوف، ابوظبی: المجمع الثقافی، صص ۳۱۹-۳۲۳.

امینی، فرشید. (۱۳۸۹ ش.). *کناش*. مجله کتاب ماه علوم و فنون. سال چهارم، شماره صد و سی و دوم، ص ۵۶.

براون، ادوارد. (۱۳۶۴ ش.). *تاریخ طب اسلامی*. مترجم مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۴۸-۴۹.

بهشتی، احمد. (۱۳۶۸ ش.). *درس‌هایی از زندگانی زنان نامدار در قرآن و حدیث و تاریخ*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، جلد سوم، ص ۵۶.

تاج‌بخش، حسن. (۱۳۷۹ ش.). *تاریخ بیمارستان‌های ایران (از آغاز تا عصر حاضر)*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۲۳.

جلالی‌کندری، سهیلا. (۱۳۸۲ ش.). *حضور نظامی زنان در صدر اسلام*. مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س). شماره چهل و ششم و چهل و هفتم، صص ۱۱۰-۱۰۹.

حقیقت‌دوست، پریناز. (۱۳۹۱ ش.). خوز و خوزی در مکتب پزشکی ایران: سخنی در شایست ناشایست و بایست و نبایست پژوهش. مجله کتاب ماه علوم و فنون. سال ششم، شماره شصت و سوم، ص ۸۱.

حلی، علی‌اصغر. (۱۳۶۵ ش.). تاریخ تمدن اسلام (بررسی‌های چند در فرهنگ و تمدن اسلامی). تهران: اساطیر، صص ۲۱۷-۲۱۸.

حموی، صلاح‌الدین بن یوسف کحال. (۱۴۰۷ ق.). نور‌العیون و جامع‌الفنون. محقق و مصحح محمدظافر وفائی و محمدرواس قلعه‌جی، ریاض: مرکز الملك فیصل للبحوث و الدراسات الاسلامیه، صص ۲۳-۲۴.

دولاندن، شارل. (۱۳۸۵ ش.). تاریخ جهانی. مترجم احمد بهمنش، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ دهم، صص ۳۱-۳۲.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷ ش.). لغت‌نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران، جلد اول: ص ۳۲۸؛ جلد پنجم: صص ۷۲۶۵، ۷۳۰۵؛ جلد ششم: ص ۸۴۹۰؛ جلد دهم: ص ۱۴۵۲۹.

رضایی، حسن‌رضا. (۱۳۸۷ ش.). شگفتی‌های پزشکی در قرآن. قم: پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، صص ۳۴-۳۵.

روح‌اللهی، حسین. (۱۳۸۹ ش.). پزشکی پارسی (مروری بر زندگی و آثار جرجانی). تهران: همشهری، ص ۴۰.

زیدان، جرجی. (۱۳۸۶ ش.). تاریخ تمدن اسلام. مترجم علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر، پنج جلدی، صص ۴۱۳-۴۱۰، ۴۲۱، ۴۹۲، ۵۵۵، ۶۰۸.

ژایگر، رودلف. (۱۳۸۴ ش.). خداوند علم و شمشیر. مترجم زبیرالله منصور، تهران: انتشارات مجید، ص ۶۳.

سالم، مختار. (۱۴۰۸ ق.). الطب الإسلامي بین العقیة و الإبداع. محقق و مصحح احمد محی‌الدین عجوز، بیروت: مؤسسه المعارف، صص ۱۱۳، ۱۲۱.

- سزگین، محمدفؤاد. (۱۳۸۰ ش.). تاریخ نگارش‌های عربی (پزشکی، داروسازی و جانورشناسی). مترجم مؤسسه نشر فهرستگان، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، جلد سوم، چاپ اول، صص ۲۷۵-۲۷۳، ۲۷۸، ۳۷۵.
- طبری، ابی‌جعفر محمد بن جریر. (۱۳۷۵ ش.). تاریخ الطبری. مترجم ابوالقاسم طبری، تهران: اساطیر، جلد چهارم: ص ۱۵۶۲؛ جلد هفتم: ص ۲۷۹۴.
- عاملی، جعفرمرتضی. (۱۴۱۲ ق.). الآداب الطیبة فی الإسلام مع لمحة موجزة عن تاریخ الطب. بیروت: دارالبلاغه، صص ۲۶-۲۲، ۳۲-۳۱، ۱۷۸، ۱۸۲-۱۸۱.
- عبدالحلیم، منتصر. (۱۳۹۱ ش.). فی تاریخ الطب عند العرب. مصر: مجمع اللغة العربیة، ص ۴۶.
- فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۸۵ ش.). تاریخ ایران (از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان). مترجم حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، جلد چهارم، ص ۲۱.
- فیلسوف‌الدوله تبریزی، رکن‌الحکماء عبدالحسین بن محمدحسن طبیب. (۱۳۸۳ ش.). مطرح‌الانظار فی تراجم اطباء الاعصار و فلاسفه الامصار. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، صص ۳۳۷-۳۳۶.
- قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود. (۱۳۸۷ ش.). فی بیان الحاجة إلى الطب و الأطباء و وصایاهم. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران، ص ۳۱.
- قفطی، جمال‌الدین ابوالحسن علی ابن یوسف. (۱۳۴۷ ش.). تاریخ حکماء. مترجمی فارسی از قرن یازدهم، مصحح بهمن دارایی، تهران: دانشگاه تهران، صص ۱۴۷، ۱۵۲، ۵۸۵.
- کحاله، عمرضا. (۱۹۸۲ م.). اعلام‌النساء فی عالمی العرب و الاسلام. بیروت: مؤسسه الرساله، جلد اول، ص ۲۹۶.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵ ش.). الاصول من الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه، جلد اول، ص ۲۵۸.
- گلشنی، سیدعلی‌رضا. یارمحمدی، حسن. دانش‌فرد، بابک. (۲۰۱۳ م.). تأثیر مکتب جندی‌شاپور بر مکتب پزشکی بغداد. نشریه علمی پژوهشی مطالعات تاریخ پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شیراز. سال دوم، شماره دوم، ص ۵۰.

گلشنی، سیدعلیرضا. (۱۳۹۰ ش.). تاریخ طب در دوره بنی‌عباس. پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز، صص ۱۴-۱۳.

گلشنی، سیدعلیرضا. (۱۳۹۳ ش.). مکاتب پزشکی ایران؛ مکتب پزشکی بغداد. تهران: میرماه، صص ۴۳-۴۱، ۵۲.

محقق، مهدی. (۱۳۸۷ ش.). مجموعه متون و مقالات در تاریخ و اخلاق پزشکی در اسلام و ایران. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، صص ۳۰۳-۳۰۲.

محمدی ری‌شهری، محمد. (۱۳۸۵ ش.). دانشنامه احادیث پزشکی. قم: مؤسسه علمی، فرهنگی دارالحدیث، چاپ ششم، جلد اول، ص ۷۷.

موحدی، عبدالله. (۱۳۸۰ ش.). بررسی شخصیت تاریخی لقمان حکیم. نشریه مطالعات اسلامی. شماره پنجاه و سوم و پنجاه و چهارم، صص ۱۲۲-۱۲۱.

میزانی، مهدی. (۱۳۴۴ ش.). تاریخ دندانپزشکی. تهران: بی‌نا، جلد اول، ص ۱۰۵.

ناجی، محمدرضا. (۱۳۷۸ ش.). تاریخ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان. تهران: انتشارات مجمع علمی تمدن تاریخ فرهنگ سامانیان، ص ۵۰۰.

ناصری، محسن. غفاری، فرزانه. (۱۳۹۰ ش.). خوز و خوزی در مکتب پزشکی ایران. مقدمه علی‌اکبر ولایتی، تهران: المعی، ص ۴۱.

نجم‌آبادی، محمود. (۱۳۵۳ ش.). تاریخ طب در ایران پس از اسلام (از ظهور اسلام تا دوران مغول). تهران: دانشگاه تهران، جلد دوم، صص ۱۱۷، ۱۳۳، ۲۱۵، ۳۸۸.

ولایتی، علی‌اکبر. (۱۳۸۹ ش.). تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و ایران (ویژه علوم پزشکی). قم: دفتر نشر معارف، صص ۱۳۷-۱۳۶، ۱۵۳.

ویل دورانت، ویلیام جیمز. (۱۳۷۳ ش.). مشرق گهواره تمدن (عصر ایمان). مترجم احمد آرام، احمد بطحایی، علی پاشایی، امیرحسین آریان‌پور، فتح‌الله مجتبابی، هوشنگ پیرنظر، حمید عنایت، پرویز داریوش، علی‌اصغر سروش، ابوطالب صارمی، پاینده ابوالقاسم، ابوالقاسم طاهری، صفدر

تقی‌زاده، فریدون بدره‌ای، سهیل آذری، پرویز مرزبان، اسماعیل دولت‌شاهی، عبدالحسین شریفیان، ضیاء‌الدین طباطبایی و علی‌اصغر بهران‌بیگی، تهران: سازمان انتشارات آموزش اسلامی، جلد چهارم، ص ۲۵۰.

هواری، احمدابراهیم. (۲۰۰۵ م.). *من تاریخ الطب الإسلامی*. دمشق: عین للدراسات و البحوث الإنسانية و الاجتماعية، صص ۶۵، ۸۵.

یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب ابن واضح یعقوبی. (۱۳۷۱ ش.). *تاریخ الیعقوبی*. مترجم محمدابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، جلد اول، چاپ ششم، ص ۴۰۵.

#### یادداشت شناسه مؤلفان

**سیدعلیرضا گلشنی:** دانشجوی دکترای تاریخ ایران اسلامی، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

**سیدابوالقاسم فروزانی:** دانشیار تاریخ ایران اسلامی، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

**پروین دخت جهان‌کهن:** دانشجوی دکترای تاریخ ایران اسلامی، گروه تاریخ، واحد بین‌الملل دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

**محمدابراهیم زحلی‌نژاد:** دانشجوی دکترای تخصصی طب سنتی، مرکز تحقیقات طب سنتی و تاریخ پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی شیراز، شیراز، ایران. (نویسنده مسؤول)

پست الکترونیک: [zohalinm@sums.ac.ir](mailto:zohalinm@sums.ac.ir)

## The Arabic medicine from the Birth of Islam's prophet till the falling of Benny Umayyad Governments

*Seyyed Alireza Golshani*

*Seyyed Abol-Ghasem Foroozani*

*Parvindokht Jahan Kohan*

*Mohammad Ebrahim Zohalinezhad*

### Abstract

This study had been explored medicine in a special period from the Islam's prophet's birthday till the falling of Umayyad Caliphate government. Sometimes this era was mistakenly called "silence of civilization era". At this period, which coincidences with "the age of ignorance" and the advent of Mohammad (PUBH) and his successors, Arabs conquests occurred but attention toward medicine was decreased. At that time, Prophetic medicine, which consists of Holly prophet medical advices, became more popular but other traditional medicine such as Persian (Gundishpur), Unani (Greek), Romanesque and Syriac coexisted with it. Military medicine flourished at that time, and many women were absorbed in it. In this study Arabic medicine in the "age of ignorance", Holly prophetic medicine (Arabic: Teb-al-Nabi) and Arabic medicine in Umayyad Caliphate was evaluated.

### Keywords

Prophet, Umayyad Caliphate, Arab Physicians, Prophetic Medicine